

دوم صحیح که قافیه ندارد و وزن ندارد و آن بر چهار قسم اول صحیح متواز شمال بهار ازین
آن روزی بوستان سخن گویی آرایش گلستان معنی پرور برانزهرت افزای
خاطر احباب خرمی سپر اصحاب اراد دوم مطرف شمال محبت صادق گوهرت
کران بهاد دوستی بی زیاد و نیست بی منتها سوم صحیح مدون شمال خلاصه مطلوبات
نبی آدم قیام در نیکیت و حلیه شاید زندگی دوام نیکیت چهارم عقاب شمال
نام عزیز نصیب جان از آن بلکه بر چه نویسم بهتر از آن بنیدانم تیر و عار ابدی بود یا گوهر
مدعا را صدق است و هم که قافیه و وزن هر دو ندارد شمال کسی توفیق شایسته از ریا
طالب علمی فزانش حاصل سازد و کسبش پر دازی شوقی بهر سازد و نظم برده قسم که تفضیلت
در باب عروض خواهد گذشت و نظم و نثر هر دو مزین شود بچهار نوع دیگر اول صنعت دوم
رعایت سیوم نسبت چهارم استعارت در بیان صناعات و آن بر دو
لفظی با معنی و صنعت لفظی انواع است یکی بر صیغ معنی جوهرت ازین مراد میرا الفاظ و فقره
شمال شعر رخ زگین گل رعنا به لب شیرین اول مراد دوم سقا ق بیخوشی زند
چیز و در اصطلاح نشان چند لفظ از یک صدد عبارت آورده شود شمال نثر حسن جهان
حسن حسن است سیوم سلسل بیخ حال فقره اول در فقره ثانی شمال شعر جات
مجموعی باشد بر مجموع معنی خوبی به خوبی خوبی یوسف چه یوسف یوسف کنان چهارم لفظ
یعنی جابره بافتن بچند لفظ مراد ترکیب لام و موزونی عبارت شمال نثر مرا که چشم دل برود
شاید گفته است نه بای همت و طریق بسته نهم ساقف الاعداد که اعدا شمار
در لفظ آورده باشد شمال نثر یک کس ای دم کرده طیفه خوش گفت ششم سوال جواب
سنی باش واضح شمال هر چه گفت نام صحبت گفت بجز مضمون ششم نثر ششم سوال جواب

این عزیز دنیا مکن نیست بر خطر باید که بر حذر باشی

هشتم کلمع

یعنی چیزی عربی یا سندی یا زبانی دیگر درج عبارت کرده باشد مثال هر دو شعر

لفظ و کسوت بسرافاد و نگرفته حجاز قدح جمع من جانب البلده موهف الحین

ایضا مثال هندی

شهم ز بخت دراز چون زلف روز و صلم چو عمر کوته کسی بر پاهای جاستاد پاریسی آن ساربتیان

نهم مکرر

یعنی یک کلمه را دو سه بار آورده شود در عبارت مثال مصرع آهی آهی خطا کرده ام

دهم مقلوب

یعنی نوعی لغات در عبارت آورده اند که قلب پذیرد مثال مصرع شکر به تر از می زارت بر کش

یا زو **دستم** تضمین که مصرع بابت در بیت دیگر آید در مثال شعر گران خود بر بطن ترتم

سرود **دست** است این همه محتسب بگناه **دوازدهم** عکس معنی واضح مثال شعر

در چهره تو دیدم لطفی که می شنیدم لطفی که می شنیدم در چهره تو دیدم **سیزدهم**

یعنی از حروف سر بر مصرع بابت اسمی بر آورده شود **چهاردهم** ترجمه که

که بعضی در بی لفظی بر یک معنی آورده شود و در آن زبان مطلب آن جدا باشد مثال

سندی آمدن آنان چون ز قمار جانان است مثال عربی تر معلوم آن دهنه باشد که سینه بر **عظمت**

ماکز تشنگی فراق الجرای روح سجان نزدیک است رجا میداران اگر ابرو نیکو بود چه **سپاس**

به پیش چشم در آید یا **دستم** **حقان** نام یک چشم اوسیه و یک بود بود مراد آن

در عبارت لفظی حرف منقوط و لفظی حرف غیر منقوط مثال مصرع تیغ از نیت ممالک باشد

فراق لحدائی روح جانی نزدیک است رجا را میداران آنکه بروی نیکو بود چه چنین

اعین بر پیش چشم در آید پانزدهم حقا نام هپ که یک چشم او

سیاه و یکا بود بود و مراد آن در عبارت لفظی حروف منقوطه و لفظی حروف غیر منقوطه

شال مصره تیغ اوزنیت مالک شد شانزدهم قطا نام گونفندی بر

سیاه و سفید است و مراد در عبارت حرفی منقوط و حرفی غیر منقوط شال مصره

زلف سپید بازگشا چو جان من سیزدهم مخذوف که در عبارت

حروف منقوطه خواه غیر منقوطه آورده باشد و دیگر قسم را مخذوف کرده شال

هر دو تعقیب بین بحدین جنبش بین ایضا دیگر که کرد کار کرم مرد در عالم

سجده موصل یعنی تقدیر لفظ در عبارت آورده باشد که در آن دو

خواه سه چهار حرف با هم پیوسته بود مثال نثر صاحب من نامه بخت

بخش خاطر محبت رشت شد مضامین شعر شوش بر باطن خلوصیت خاصه

علم و حمت بلند ساخت نوزدهم مقطع که جمله حروف جدا جدا

آمده باشد مثال در دلاله و ان دوای روی او بستم تخمین که

دو لفظ از یک جنس در عبارت آورده باشد و آن طوری مشابه بود و این بخت مسم

اول تام چنانچه شانه و شانه درین شعر

تا زلفت را جدا مشاطه گرازشانه کرد دست آن شلا میباید جدا از شانه کرد

دوم تخمین ناقص مثل رستم و ستم سیم تخمین زاید چون یار و بسیار

چهارم مرکب چون خار و خم آرزو پنجم کمر مثل زازار ششم مطرف شاد

شمار هفتم خط مثل رحمت رحمت

حد بیان صناعات معنوی یکی تسیق اصناف یعنی تکلم چند صفت برابر آورده
 شود مثال نثرکان هنرمکان ادیبان کرم بحر حیا جهان سخا مکره وقا
 دوم تجاہل تعارف که تکلم دانسته در صفت نادانی ظاهر کرده باشد
 مثال مصرعہ روزگار آشفته تر یازلف تو یاجان من سوم ایہام
 یعنی بوجہ نگذدن ذہن سابع در معنی مثال شعر بیل تن شایہ و بسیار است
 بارت بر سریر زین مرغ ای بر بانع اگر گویت بسیار بارہ چارم تاکید المدح
 باشد بضم الذم یعنی تصور ذم شود و صفت در صفت افزاید مثال شعر
 صل و نفاق تو شاہ کمال است و یک + تقدیر است کہ در بدل ندوی نفاق

پنجم تاکید الذم باشد المدح

یعنی در مدح ذم عاید شود مثال نثر آن بہادر بی بہادر چون بیای موج روان شد

ششم تشبیه

یعنی تکلم اول سخن مہم گوید و باز خود بیان سازد مثال قطعہ
 سال وصال حال سال اول وصال نسل و نخت بخت بدت اندر شہ پیری بر قرار و بردوام
 سال خورم فال نیکو حال سال مال پر اصل ثابت نسل باقی نخت عالی نخت راعم

ہفتم حسن تعلیل

یعنی معنی لطیف در صفت واقع شود مثال شعر
 لاله کہ بدل گرہ شدش دود از آہ منت آتش آلود *

ہشتم مراجعت

یعنی شوق در موضع مثال شعر دارم رفت آنکہ با صبر شتابود خطا گفتم مراد دل کجا بود

هم میالعه که اگر بحسب عقل و عادت بود آنرا تبلیغ گویند مثال شرف و فقر شبان و خواب یا بیدار
 بحسب عقل و عادت نیست طو نامند مثال شعر مکتوبه که در و نام تازیانه برید بلوح سنگ نگردد
 شبیه و آرام و هم لطف و نشر که معنی چیدن و نشر بر گذشته شدن است و مراد ترتیب الفاظ است
 و آن مرتب یا غیر مرتب مثال غیر مرتب مصرع لطف و لام زلف و قامت او مثال مرتب شعر برید
 درید و شکست و بخت ملازسه و سینه و پامی دست یازد و هم مدارک که کلامی گفته شود
 سماع ندارد همچو چون تمام شود مع گردد مثال شعر حقی باشد ترا بگویم همان تو عقل محی
 سراپا همه نورد و از هم تعجب لغت در کلام عجیب آورده شود مثال ترا بالا ایش سر و کتاب
 بار آورده **سز و هم معما** که بریز و ایاد لالت کرده شود بر سعی یا بر شی مثال شعر
 ز روی بار خواهم ضد شرقی **بک** بر تخمین و به تعلیب به تصرف به معنی آنکه ضد شرقی عربی باشد و به
 عربی بیج معنی بهار تخمین بهار نهاده معنی یوم تعلیب یوم موسی معنی شعر شعوبیت را گویند
 بیت خانه خانه معنی را در و تخمین را در زاد معنی نوشته و تخمین نوشته بوسه یعنی بوسه خواهیم چهار
 قعره که تکلم نکره و از هم پرده خسته چهار خاص آن شی نه نماید مثال حسیان جوضی که در و موسی
 تکبیر بمیان نوشتند هم آب از آن جانوران آن جانوران نیست که پریده بهر است نشسته و نگاه
 و آدمیان یازد و هم **مراعات** انظر یعنی کل و لیل و شمع و پروانه چیز با اینکه با یکدیگر نسبت
 داشته باشد در عبارت آورده شود **شانه و هم طلب** مثال ابایی در طلب آئینه جانان
 بفراق تست جانرا فریاد زهد نمکتی و بهجوران یاد گویند که آئینه مثال تو بود پس آئینه لطف
 کن که زو باشد و هم **مقدم حسن** ارسال مثال قعره در ارسال حقه بانی سبانی مهربانی
 مسیح ثانی عالم نکته دانی سلامت حکایت شوق ملاقات دلاویز و شکایت آلام بحر ان
 طلال انگیزه نغمه است که در فی خامه نیاید و طومار است که قلم از کتابت نیاساید

سه ساله نیز است متصل چون بنزد من از جدالی با کبوتر نامه مهر بر آن وقتی تواند
 برد که بال پرواز از پروانه و سمندر هفتار نماید و قاصد پیغام مشتاقان انگاه تواند
 رود که زبان شمع کردار تشنیه گفتار کند تا چار اظهار قلق جدائی و تلوسه و فراق
 و تنهایی بزبان بی زبان حقه و اساخته ارسال کرد امید که وقتی از اوقات شریف
 نشین همدی مشرف شود تا ملال جدائی و مهاجرت گذارش نماید **س**
 بشنوازی چون حکایت بیکند + از جدا پها شکایت بیکند **س** هم لطیفه یعنی چنان
 الفاظ و بیج کرده باشد که معنی مطلب و معنی دیگر بطریق لطیفه از آن حاصل گردد مثال
 مشربوه شاخار لطف برای دوستان جانی است یعنی جانی در عربی بود چنان
 باشد و گنه کار را نیز گویند و دوست جانی هم در مقام برت معنی مناسب
نوزدهم شکایت طبع شمال عرضی در شکایت حاکم شهر
 خداوند بقضای خوبی بند و بست فوجدار در راه ما چشم قطع الطریقان
 روز روشن شب تیره نبود و پیش بیت کو تو ال سکنه شهر از دزدان نمی
 ترسند از عدالت عدل بر کمی و بیشی سنگ وزن بکیان گرفت
 و نرخ اجناس بسیار است و ارونه سایر در تمام نواحی رسیده اینطایفه
 بادشاه عادل تفضل می که فرماید و تو چه می نماید سزاست بیستم منزل که
 کلام بطریق منزل گفته شود و مراد از آن جدا باشد مثال **شعر**
 گر بر سر کمر نشینی + دروازه گا فران به بینی + کیر لوار بالا خانه را نیز گویند
بیست یکم حکم تلخیص یعنی در سخن ذکر قصه لطیفه بیست دوم تاریخ که از اخبار
 و کلام آورده شود مثال در طی خراب شد ۱۱۵۶ هجری یا بطریق صنعت مثال شعر

از جای تخم برودار سر بر لب نعت نعت کم کن و حساب بجد نیست که
 آنچه روز حلی کلین سخن قشرب شد غنیغ جمله سی حرف از آنجا یکتا
 یعنی ده ده احادده عشرات ده آت باشد بست سیوم نکتہ
 که الفاظ قلیل و مطلب کثیر داشته باشد مثال نثر لقمان حکیم را گفتند که خدایا
 کردی از عجایب چه دیدی گفت عجایب همین که سلامت برون آمدم

بست و چهارم تشبیه

یعنی مانند کردن و چیزی را که تشبیه گفته مغیره و آنچه بدان تشبیه دهند مشبیه بر آن
 و تشبیه بیفت گفته بود اول مطلق یعنی چشم چون بادام است دوم
 کنایه یعنی تشبیه به کنایه و اشاره حاصل شود مثال مصرعه
 لولو از نرگس فرو بارید و گل آب داد لولو را در شک و نرگس کنایه از
 چشم است سیوم شروط یعنی تشبیه بشرط موقوف بود
 مثال نثر اگر سر در آفتاب حاصل بودی مانند قامت تو شد

چهارم تسویت یعنی وجه تشبیه در هر طرف موجود باشد مثال

مصرعه وجود من ز میان تو لاغری بوخت پنجم عکس معنی

واضح مثال نثر از سم ستوران کوه مانند غار گردیده +

ششم معادله یعنی مقصود مستکلم از تشبیه نباشد بلکه چیزی دیگر باشد

مثال مصرعه در لاله توئی مرا چرا باید سوخت

هفتم تفصیل یعنی شبیه را به شیه ترجیح دهند مثال شعر

سر و گفتم خود دیدم آن بالا + سر و لکن نشد چنین رعنا +

دوم رعایت آن در نوع بود مقید و غیر مقید اول آنکه مانند بجای آید از بمقام بزرگی
 شوق بجای بندوبست بمقام فرسند اشتی بمقام دانش شکل و شیوه در مقام
 معشوق گوی بجای چوگان سبیل بمقام راه سوال بجای چوب مثل بمقام صورت
 آسای بجای آسایش گون در مقام رنگ چون بجای طعام رنگ در بیان طلا طره
 در بیان خانه روشن بمقام رفتار کردار در بیان عمل معنی جمله الفاظ یکست
 یکنون بمقام هر یک دریافته نوشته شود همچنان در بیان نحو جمله در مقام سبب سبب
 سایر در بیان شب و طایفه در مقام رسیان طبقه در ذکر نرسب فرقه در ذکر
 مویشتی چهار در ذکر فرود آمدن زیرا که بر همین قیاس الفاظ درج شده باشد
 که در لوازم یا ضمیمت الفاظ عبارت مستعمل بود دوم غیر مقید و آن رعایت اعلی
 و ادنی است و چون که به نسبت دیگر رعایت رعایت نذاکار آمد ابتدا در بیان زیاده تر است لهذا بعضی

نقشه در بیان رعایت اعلی ادنی

مسای مطلق	ساوی اول اجلو	اندرک عالی	بسیار عالی	تهایت عالی
صاحب شوق مهربان	صاحب شوق قدر دان	صاحب فیض خوش نصیبان	صاحب وقیل فقیرسان	قبیل و کعبه جهان
سکه المثلعا	دام لطافت	دام اقباله	مطله	دام مجده
بعدتند مراسم سلام	بعد اطلاع مراسم	بعد تبلیغ مدارج	بعد تقدیم مراتب	بعد آدا آداب
و شرح اشتیاق بسیار	و اسرار و متاع و حلاوت	و اظهار زوکی و جمال انقاد	و لذات از نظر و سلیقه	و عوین از دهن و بیاد
ملاقات بهجت آیات	مکملت و افراسرت	خدمت فیض رحمت	ملازمت کیمیا عاقبت	قد موسی و الالا
کنز یاده از حدت	ولا تعدوا الحسنی است	که توادد و تقرب بر است	که هم نهاد و مقاصد است	که خلاصه بندگی است
مکشوف خاطر عاظر باد	مشهور و منزه زده می	متمن خدمت مقصد در است	بفرقه علی میر سعادت	معروض خاطر خفا سعاد
از وقتیکه تشریف از طرف بود	از وقتیکه تکلیف بنام بود	از وقتیکه بهجت نور بود	از وقتیکه نصیبت از انده بود	از وقتیکه رونق از انده بود
قطعه صیغفر شرفه	قطعه رقمه کریمه	قطعه مفاد صغری عالی	قطعه نواز شناسه	قطعه سر فرزانسه
وصول فرحت نموده	وصول الطمان نموده	عز و رود نموده	شرف و رود نموده	نزول اعیان نموده

اییدک از خبر غیر شریف	اییدک از خبر غیر مزاج	اییدک از خبر غیر مزاج	اییدک از خبر غیر مزاج	اییدک از خبر غیر مزاج
نگارش نموده	تعیین نموده	قلمی نموده	تعیین نموده	ارقام فرموده
لطف نمایند	مرحمت فرمایند	عزایت فرمایند	لطفت نمایند	تفضل فرمایند
قبل ازین بقره الوداد	قبل ازین بقره نیاز	قبل ازین بقره	قبل ازین بقره نیاز	قبل ازین مرضی
مصحوب بر آید	مصحوب با ما صایب	مصحوب چایا صایب	مصحوب با ایضا صایب	مصحوب قد کایضا صایب
ارسال کرده شد	ارسال کرده شد	ترسیل کرده شد	ارسال کرده شد	ارسال حضور کرده شد
مطالعه شریف و کلام	مطالعه شریف و کلام	بیشتر مطلع شدن شده باشد	مطالعه شریف و کلام	مطالعه شریف و کلام
هر چه درو نگاشتم	هر چه درو نگاشتم	هر چه درو نگاشتم	هر چه درو نگاشتم	هر چه درو نگاشتم
و آنچه معظما مسطور	و آنچه معظما مسطور	و آنچه معظما مسطور	و آنچه معظما مسطور	و آنچه معظما مسطور
شرح کرده ام	تفصیل کرده ام	التماس کرده ام	تفصیل کرده ام	عرض کرده ام
جوابش معروضی الیه	جوابش معروضی الیه	جوابش معروضی الیه	جوابش معروضی الیه	جوابش معروضی الیه
بفرمایند	ایما نمایند	ارسال نمایند	ایما نمایند	ارسال فرمایند
اگر بشارت آید	اگر بشارت آید	اگر بشارت آید	اگر بشارت آید	اگر بشارت آید
بشوق دیر باشد	بشوق دیر باشد	بشوق دیر باشد	بشوق دیر باشد	بشوق دیر باشد
این دو مستدر صاف شود	این دو مستدر صاف شود	این دو مستدر صاف شود	این دو مستدر صاف شود	این دو مستدر صاف شود
زیاده چه بزرگ	زیاده چه بزرگ	زیاده چه بزرگ	زیاده چه بزرگ	زیاده چه بزرگ
بمطالعه شریف و کلام	بمطالعه شریف و کلام	بمطالعه شریف و کلام	بمطالعه شریف و کلام	بمطالعه شریف و کلام
رقیمه الوداد قلم	رقیمه الوداد قلم	رقیمه الوداد قلم	رقیمه الوداد قلم	رقیمه الوداد قلم
محرره فلانی	محرره فلانی	محرره فلانی	محرره فلانی	محرره فلانی

سیدم نسبت و آن نیز مقید و غیر مقید اول آنکه بنام احدی یا از نام مثنوی طلب
 ارسال نسبت آن رعایت کرده باشد چنانچه رقعہ در رسید مروارید صاحب ابرو کرم
 در بیان اول سلامت چهار دانہ مروارید در دو یافت ابرو افزای بنده حلقہ بگوش
 رویدہ در عطار این عطیہ روشن اگر در یادری لالی آبدار شادتایش نثار کند ہنوز
 یک مروارید در عقد آداب شکر کشیدہ باشد لاجرم گوہر سخن را در سلک دعا سفتن لازم
 نیست تا صدف آسمان از درمای انجم پرست گوہر افادت و کامکاری آویزہ گوش
 روزگار آن نیان بہار بود و ہندار باد دوم آنکہ تقدیرناشد بر طلب نامہ یا اسم
 مکتوب الیاذہر جزیکہ طبع معنی قضا رکند نسبت رعایت کردہ باشد مثل اگر خورشید
 در عبارت آید پس ہمگی رعایت نسبت او کہ صفائی و نور و صبح باشد آورده شود

مثل رقعہ در رعایت نسبت

روشن ضمیر اگرچہ ندو نشان کوی اخلاص جمال تمثال بصورت نامی شاید معنی
 ہوار در آئینہ خیال معائنہ می نماید اما از آنجا کہ الفاسط طبیعت کدورت افزای
 سبجیل فطرت ابتداء بی ہر طبیعت صور بقیاری نامی باطن از سیاب گذرانیدہ
 در حیرت کدہ در دہجوری پشت بردیوار اندو آرزو دارند کہ چشم صورت پرست نلایہ
 شادہ آن جہر قابل آئینہ آئین منور گردانیدہ فرض کردم کہ بیا دتو دل فرستاد
 لیکن این دیدہ دیدار طلب را چہ علاج لازم کہ بر عکس نام ماضیہ بخاطر
 دوستان ضعیف پرست تشریف آورده فروغ افزای دیدہ مشتاقان شوند
 ہر آئینہ موجب کمال اتمنان خواهد بود و اسلام چهارم استعارت
 سخن آن طلبد بہترین جزئی در اصطلاح عبارت اینکہ لفظی را در معنی حقیقی نقل کردہ

برای معنی دیگر بسبب عادت اشغال کرده باشد و فرق در میان مجاز و استعاره از روی
اشغال معلوم شد که چون لفظ مستعار مضاف نباشد استعاره گویند مثلاً ماری دیدیم
که بر ماه بچیده ماه را برای معنی چهره و مار را برای زلف استعاره کرده +

بخش علم معانی

مراد معانی ادراک مطابقت کلام است بمقتضای مقام بی مقاصد و استقام و چون
کلام از فساد و استقام پاک شود حسن آن کلام باشد و آن منقسم بر چهار قسم
اول فصاحت دوم بلاغت سیم سلامت چهارم تانت **اول فصاحت**
و آن واضح بودن کلام است از وجود آراه خرد که ضعف التالیف و تناظر الکلمات
و تعدد الفاظ بود **دوم بلاغت** و آن رسیدن کلام است به نهایت مقصود
مثلاً اگر نامه در تهنیت نوشت شروع به تمهیدی نماید که پیش از بیان مطلب ریافت
شود که در تهنیت **سیم سلامت** و آن تلفظ کلمات است باسانی و سهولت
چهارم تانت و آن استواری کلام است که عبارت و لفظ باشد و اخلال
در آن واقع نشود **در بیان مطابقت کلام** مطابقت کلام بر چهار نوع است
اول تضاد که طباق و تکافون نیز گویند مراد از دو معنی که در میان آنها فی الجمله
تضاد باشد و آن حقیقی باشد یا مجازی یا معنوی یا مخفی بیان **طباق حقیقی**
اسم با اسم چنانچه زمین آسمان پنج و طرب سپر و جوانی فعل با فعل چنانچه نشست برخاست
گفت و شنود حرف با حرف آری و نه بیان **طباق مجازی**
که در لفاظ مجازی تضاد باشد چنانچه موت و حیات و ضلالت و هدایت و شرط است

در بیان طبق مجازی که در هر دو معنی حقیقی و مجازی آن تضاد باشد اگر در معنی حقیقی
تضاد باشد و در مجازی نباشد آنرا ابهام طباق گویند چنانچه قحک و لکا که قحک مراد
از طهور نام است و در طاق و جفت تضاد مجازیست **بیان طباق معنوی**
که در معنی تضاد باشد مثال نظم ما نیم نظارگان غمناک + درخته سبز مهرو بخاک
درخته سبز مهرو خاک طباق نیست اما در معنی آن که زمین آسمان است تضاد است
بیان طباق قافی که در معنی راجع کنند که در آن تضاد نسبت بلزوم باشد
مثال شعر **ببود چشم من از لعل تو گهر ریز + گرفت زلف تو از کار من پریشان**
گهر ریزی تقابل پریشانی نیست اما جمعیت و دولت که سبب گهر ریز است یا پریشان
تضاد دارد و نیز در بیان عتد و جناب تضاد نیست بلکه در رغبت و جناب تضاد
و عتد استلزم غبت بود + ق + حسن طباق است که از وی نوع آخر
از بدیع ترشم نماید و مجرد مطابقت ضد با ضد امر عظیم است و فساد ممنوع چنانچه
حلم ضد جهل و حیانت بلکه ضد آن طیش است و ضد علم جهل بود این با فساد گویند
دوم مقابل یعنی دو لفظ یا زیاده با هم موافق باشند ضدیت شرط نیست و
آن براد قسم یکی لفظی یعنی الفاظ با هم موافق و مقابل باشند مثال شعر
بمخ خوانده نامد از در خیرش محروم هیچ در مانده زلفت از در فیضش مردود
دوم معنوی که در بیان آنها مقابله در معنی نیز باشد مثال شعر
مخالفتان تو مردود چون خطاب خطا موافقان تو مقبول چون جناب سوال
سیوم تشبیه و تشبیه بر سه قسم است اول حسی دوم عقلی سیوم مختلف
اول حسی که اجزاء کرده شود یکی از خواص سه ظاهری مثلا

تشبیہ کل سرخ بعارض و سر و بر قد	محسوس مع
باواز خروس تشبیه داده	محسوس مع

و آواز قلقل که از لبت شراب و میخیزد
 و تشبیہ کل از بدن محسوس ششم
 و تشبیه قائم شکم محسوس نهم

و تشبیه لذت تسنیم از شراب محسوس فی اینه

و اگر احساس کرده شود جو اس باطنی آنرا حسی قیاسی گویند چنانچه باون با قوت بر خیزد
 باون با قوت موجود نیست الا اجزاء او آن بوجود دوم تشبیه عقلی مثل تشبیه علم
 بحیات سیوم تشبیه مختلف که شبه جسمی تشبیه عقلی بود مثل تشبیه عطر بخلاق و تشبیه
 عمر بریل بیان که تشبیه است که تشبیه در تشبیه بدان اشتراک دارند بر دو قسم یکی
 تحقیقی مانند شجاعت در سید دوم عقلی یافته نشود وجه مذکور در یکی از دو طرف مگر بسبب
 تخمیل چون تشبیه بدعت بظلم مثال سنان خار بگو موی گلبن است پس موی گلبن
 بر وجه تخمیل موجود است و آن بزرگتر قسم اول با واحد تحقیقی دوم با واحد حکمی و سیوم
 متعدد و اول بر چهار صفت یکی وجه تشبیه در هر دو طرف جنسی بود مانند حمزه در تشبیه
 رخسار عشوق بگل سرخ دوم وجه تشبیه عقلی در هر دو طرف حسی بود چون تشبیه
 ابل بیت بقیه نوح پس وجه تشبیه که نجات است عقلی و طرفین حسی بود سیوم
 وجه تشبیه عقلی و مشبه به نیز عقلی و مشبه حسی مانند هتکاب نفس در تشبیه عطر بخلاق کریم
 چهارم وجه تشبیه و مشبه به حسی چنانچه تشبیه عدل ترازو در زیادتی نقصان دوم با واحد
 حکمی مثال چو بر فرق آبی اندخت از دست فلک بر ماه مرواریدی است تشبیه بر
 فلک در و براه و قطره بگو بر وجه تشبیه حسی است و اگر عقلی باشد مثال ترمه محقق بود
 نه دانشمند + چارپایی بر و کتابی چند + وجه تشبیه عدم تقاع است از علم که عقلیت
 و تشبیه صورت علم بکت حکمی سیوم وجه تشبیه امور متعدد بود و آن تشبیه بطریق

یعنی حسی چنانچه لون و طعام و ریاح هر سه واقعه بود مثال **س** ازان سید نخندان بوسه
خوردن و ز سید خلد باشد کام بردن + دوم عقلی مانند حدت نظر و کمال حذر و خوار
جماع و تشبیه طابری مثال بیت **س** چون تو عالم شراب گردانی ماه چون
انقلاب گردانی + تشبیه جام بپاه گردش و تشبیه معشوق بافتاب وجه شب ز یادتی
حسن این همه حسی است اما گردانیدن بافتاب عقلی چهارم عرض و آن بحد صفت اول
عرض از تشبیه اظهار کردن حال شب است چنانچه ماه رو بر از یادتی حسن معشوق
دوم تشبیه بیان مقدار حال شب در قوت وضع چون سوگر و کوه سرین سبوم از
تشبیه بیان امکان وجود شب باشد مثال **س** است او ممکن ولی دارد شرف
بر ممکنات + نیست گز بار بین در آنها آجیات چهارم بیان وجود شب مثال رباعی
تصاف شخصی است پنج نگشت دارد چو خواهد از کسی کار **س** بر آرد
دو بر چشمش نهید دیگر دو بر گوش یکی بر لب نهید گوید که خاموش
پنجم حال بیان شب را خاطر نشان سماع کند چنانچه سعی پیوده نقش بر آب ششم
عرض تقریر شب باشد با وقوع مثال گریام کوه را بدار میا هفتم اظهار
تزیین مثال چون مردک بدیده ما جا گرفته هشتم عرض بدی مثال چون فرج
دهن باز چون کون کنده دماغ چون کیزبان دراز چون خایه در دل
در بیان عیوب در عبارت لفظیه بود یا معنویه و عیوب لفظیه بفرده قسم اول تا فر
الکلمات که نقل الفاظ داشته باشد مثلا در بوخت و خلوک دوم اتصال یعنی آمدن
حروف قریب المجازح در عبارت چون شبر است سبوم جمع آمدن حروف شد و جمله
و بر یک حقیق بکتب داشته باشد سبوم مخالفت چنانچه مخالفت بجای شب ششم

تالیف مخالف قاعده صرف یا تک هجاءت در شعر منقسم تعقید لفظی که الفاظ موافق
 معنی نباشد بر تبت مثال هر بدنیاریت سالی عمر یا و تا بان ششصد و پنجاه سال
 هشتم تکرار که یک الفاظ لغوی صنعت دوسه جا آمده باشد نهم تابع که هجاءت جمع برند
 دهم خلال یعنی ترک حرفی و لفظی که معنی بدون آن تمام نشود یا زیاده کرده شود حرفیکه
 در معنی فساد آرد یا زودیم تسلیم یعنی کم کردن حرفی از اصل کلمه دو آردیم تسلیم
 که حرفی یا لفظی زیاده کرده شود سیزدهم تغیر یعنی گردانیدن لفظ را بصورتی دیگر
 بر آوردستی عبارت و وزن شعر چهاردهم تفضیل که هر چه اتصال نماید آنرا تقدم
 و تاخر فصل بکار برند پانزدهم ابدال که الفاظ عامه و شوقیه استعمال کنند شانزدهم
 تکلف که الفاظ مکلفه موضوعه و مصنوعه عبارت آرائی کنند مقدم هشتم آن دو نوع بود
 قبیح یا طبع اول آنکه معنی بدون آن تمام شود حسن عبارت نباشد دوم آنکه معنی بدون
 آن تمام شود مگر حسن عبارت باشد مثل شعر گر بخندم و آن پس از غم لبت گوید ز خنده
 در بگریم و آن پس از غم لبت گوین گری + ق + اصل حسن عبارت است که
 معنی را تابع الفاظ نکنند ل الفاظ را تابع معنی کرده باشند +

دویم عیوب معنوی در این باب فساد گویند

آن هجاءت بود اول تناقض که در نسبت هجاءت باشد یعنی در اول فقره نسبت چیز بخیزی و فقره
 دوم برخلاف آن دوم سخا که معنی کلامی شکل که وقت موت سوم مخالفت و آن آردن حرف
 برخلاف چون حال سفید چهارم قلب یعنی غیر مقصود چون گفته نیم نسبت صفت که در و نباشد
 چون خراب شیرین ششم نبت که وجه آن از زن هم باشد مثل می بریزم چون قرح دست
 است منقسم تعقید معنوی که در معنی تعقید است مثلاً آینه را بخون چمن میتوان گفت

هشتم سرقه و آن سرلوح است ۱ سرقه عبارت ۲ سرقه لفاظ ۳ سرقه مثل در بر
 یعنی اذن ظاهر و غیر ظاهر پس سرقه عبارت و سرقه ظاهر بدترین علیهاست اول
 سرقه لفاظ ظاهر مردم بشهر خویش ندارد بسی خطر + گوهر بکان خویش ندارد بسی
 دوم بشهر خویش بدون بخل بود مردم بکان خویش بدون بی قدر شود گوهر

مثال سرقه معنی ظاهر

نایم اگر نامی در شمار ترا نام کی بودی آفرزگار ایضا
 آنگاه تا نبود عقوب جلوه گزید چه باطل است که با حق مقابل افتاده است و مثال
 هر یک بسیار است برای تطویل کلام بهین قدر که فایده فقط ششم علم عروض
 ارباب صناعت عروض نیاز اصول اوزان شعر را بر سر رکن نهاده اند یکی سبب دوم و سبب
 سوم فاصله اول سبب بر دو قسم یکی تخفیف یعنی متحرک و یک ساکن چون گل دوم
 تفصیل بر دو متحرک چون کله دوم و تندر

ان نیز دو قسم یکی مجموع یعنی دو متحرک و یک ساکن چون جمن دوم مفروق یعنی
 دو متحرک و دو ساکن چون لاله سوم فاصله
 انهم دو قسم اول صغری سه متحرک و یک ساکن چون چنبا دوم کبریا
 آن چهار متحرک و یک ساکن مثلاً کلمت و مجموع اركان درین مصرع بی گل زخت لاله چین نگم
 پس یکی بخورد درین اركان خواهد بود در میان اول سبب بجای فاصله بجای فاصله و
 و تدر بجای و تندر تقطیع است چنانچه فاعلن تقدیم سبب تخفیف بر و تدر مجموع و فاعلن
 تقدیم و تدر مجموع بر دو سبب تخفیف و فاعلن بر تقدیم و تدر مجموع بر سبب تخفیف و فاعلن تقدیم
 دو سبب تخفیف بر و تدر مجموع و فاعلن و تدر مجموع در میان دو سبب تخفیف

و معقولات تقدیم و وسبب تخفیف برودند مفروق این شش وزن در اشعار فارسی
 کثیر الوقوع است و هر یک از این شش گانه را فروعیت عروضیان زحافات خوانند
 و زحافات هر یک بسیار است از کتب معلوم شود و مفاعلتن تقدیم و تدبیر مجموع بر فاصله
 و مفاعلتن تقدیم فاصله شعری برودند مجموع این هر دو در اشعار عربی بسیار استعمل
 است و جمله هشت اصل اند که مذکور شد پس بنامی تمامی اشعار عرب و عجم بران است
 عروضیان یا آنرا فاعل تفاعیل گویند **در بیان بحر سالم بحر سالم نوزده**
 است بعضی مخصوص عرب و بعضی مخصوص عجم نام آن شرح اجزاء هر یک نوشته شود
 اول طویل اجزای آن دو بار فاعولن مفاعلتن کرم بسیط اجزاء آن فاعلاتن فاعلتن
 فاعلاتن فاعلتن سیوم مدید شش بار فاعلتن مستفعلن چهارم و افره شش بار مفاعلتن
 پنجم کامل شش بار مفاعلتن ششم هج چهار بار مفاعلتن هفتم هج چهار بار مستفعلن
 هشتم رل چهار بار فاعلاتن نهم منسرح متفعلن فاعلاتن دهم مضارع مفعول فاعلاتن
 مفعول فاعلاتن یازدهم مقتضب فاعلاتن متفعلن فاعلاتن دوازدهم محبت
 مفاعلتن فاعلتن مفاعلتن فعلات سیزدهم سرب متفعلن متفعلن فاعلاتن چهاردهم
 قریب فعلاتن فعلاتن مفاعلتن پانزدهم جدید مفاعلتن مفاعلتن مفاعلتن شانزدهم
 تخفیف فاعلاتن مفاعلتن فعلات تقدیم مشاکل فاعلات مفاعیل فاعلات
 مفاعیل سجدیم تقاریب فاعولن فاعولن فاعولن نوزدهم متدارک فعلن فعلن فعلن
 و زحافات هر یک بسیار است چنانچه از زحافات هج ششم سیح سه مفاعلتن و یک مفاعلتن
 و این را فروع گویند و فروع هر یک بحر بسیار سخن بطول انجامد لهذا محض سالم
 نگاشت و چون کلام برین اوزان یا بوزن فروع آن تنظیم پذیرد آنرا نظم گویند

در بیان نظم برده قسم است اول عمل که زیاده از دو اوزده مغربا شده و صفت
مستحق در آن بود و هر دو مصرع مطلع قافیه داشته باشد.

مثال نعل

بی تو پر دم میدید از داغ دل سخایم غم چیناب کاسه رشک را نتوان نهند انچه با در حلقه دام محبت دیده ام شبنم اندر غنچه گل آب حسرت بخورد مژده یادای تشنگان دشت بی آب خندان	یاد وصلت میکند صبر از دل تا کام کم دیدۀ جبران ما را میکند بدنام نم نه سکندر دیده در آئینه نه در جام جم با تقسیم آشنا گر سازد آن کلفا م فرم گریه دارم که خواهد شد درین ایام بم
--	---

بی دل اندر محفل عشاق بی نوشتن لیش
ست بنیانی قدح را یاد در اجسام سم

دوم مقیده که زیاده از دو اوزده شعر متضمن مدح و ذم و تضایح بود مثال قصیده

عادت عشاق چسبیت مجلس غم شتر بر سر عمان در د موج طلاوت زدن نغمه بر او در از لب شیون زدن با خط آزادگی سبکی آموختن حسن عبادت در برقع نیایشان انگیزه بسینه را صیقل حیرت زدن شیب گویم بطبع به ز شبا لب ملک هر نفیمن هست طاعت ایندو مکن	حلقه شیون زدن ماتم هم داشتن بر در میدان غم فوج الم داشتن آتش نمرود را باغ ارم داشتن بادل بی آرزو چشم کرم داشتن زشتی اعمال را بوج و قلم داشتن زاویه بسینه را مخزن غم داشتن به زر عونت بود قامت غم داشتن بر لب همچون خطاست چشم زدن
--	---

<p>شرط بود در میان فاصل که در شستن کام بفرسخ زدن باطل قدم داشتن تا بتوروشن بود و بعدم داشتند تا یکی این غرور تا از آب و غم داشتن</p>	<p>با ستم این سخن که فراوب دان ولی ره روی دیر عشق بر تو شام که حبیب رویقتان کن بین عمر تلف کرده را مایه تا زندگی از گهر خویش گیر</p>
--	--

نویس عربی بگیرت قارون بیل
کج نهر یختم به زورم داشتن

سیوم تشبیه ذکر ثیاب مناظره و شرح حال خود و عدم تعداد شعر از قسم
غزل بود مثال تشبیه از مناظره شب و روز چند بیت

<p>سرگذشتی که ز دل دو کس شادی و غم در میان رفت فراوان سخن از محبت و دم روز را اگر در شب تا رخسار و اند قدم دیدم خلق ز من نور فراید ز تو هم</p>	<p>بشنو از محبت قصه شب و روز بهم هر دو را خاست جد از سبب بی فصل گفت شب فضل من این روز فرعون اندر آنکه روز کن از شب پیشند بر شفت و بگفت</p>
--	--

چهارم قطعه که وزن مطلع ندارد و کمتر از دو شعر نبود مثال قطعه

<p>بمهر تن دیده شد و سوی تو دیدان آفت بهر تم گشت که این دیده چه دیدن آفت</p>	<p>مژه برسم زدن از باد زلفت آئینه را گشت آئینه دل محو تا شای رخت</p>
--	--

پنجم رباعی که قافیه آن بسته شرط است و چهار نیزه این در محقق در بحر هزج +

و بر فروع لبته چهاران مصرع چهارم فصیح بود مثال رباع

از سوز محبت چه خیر اهل هوس را	این آتش عشق است نسوزد و میسوزد
ای خام طبع دم مزن از سوز محبت	از نصیب پروانه چه کار است مگر را

ششم فرد دو مصرعه خواه قافیہ باشد یا نباشد مثال فرد

بود راحت بمقدار سکونت من تجاوز را	دویدن رفتن استادش شستن خفتن درودش
-----------------------------------	-----------------------------------

هفتم مثنوی دو قافیہ بیت شرط است و تعداد بیت و وزن بیت بحر که آن سیلج و خفیف بحر تقارب رمل و دو فروع از بحر رمل بود مثال مثنوی بحر تقارب

یکی قطره با بلان ز ابروی چکبید	نخل شد چو پهنای دریا بدید
که بجائی که دریاست من کیستم	اگر اوست خاک که من نیستم
چو خود را بچشم حقارت بدید	صدف در کنار شن بجان پرورید
سپهرش بجائی رسانید کار	که شد لولوی نامور شاهوار
بلدی بدان یافت کویست شد	در نیستی کوفت کان هست شد
بودست خری که دم نبودش	روزی غم بی دمی فرودش
در دم طلبی قدم های زد	دم می طلبید و دم نمی زد
ناگه ز راه اخلاص آرسا	بگذشت میان کشت زار سا
دستان گرش ز گوشه دید	یرحبت دو گوشش را برید
سکین فرک از روی دم کرد	تا یافته دم دو گوشش گم کرد
هر کس که بگذرد برون گام	انیت سزای او سرانجام

بجای

هشتم بحر که بعد از چند شعر یک مصرعه خواه بیت دیگر ترتیب نهند مثال

یافتند بسیار او که بار ابرو گوهر تازار	ایان و بستان یافت دیگر ز ابرو گوهر بار بار
هر کجا گلزار شد اندر جهان گلزار شد	مرغ شبگیران سرایان بر سر گلزار زار
باد بفتانده می بر سبیل و بچهره عیسر	ابر بفرزد می بر لاله و گلزار نار

چون بظرف باغ نماید گل خود روی
جای با مشوقه می خوردن کنار عوی جوی

نیم سطر که بتی چند گفته در مصرع آن وزن قافیہ اصلی دارد و آن مربع بود یا مثلث
یا مخمس یا سدس و سبب دشمن و فتح و فتح دشمن مثل مخسریند

در عشق تو ای صنم چنانم	کز سستی خویش در گمانم
گردد در هزار جانم	در پای مبدکت فشانم

هر چه است که زار و نا تو انم

در سطر زیاد که زیاد کرده شود بعد مصرع یا سبب فقره از نثر یا قافیہ مثال
طرطایی صادق زنا یافت مثل پیدا گردد و آن عهد که سبب است و سبب
بنیان هم وا گردد گر آبله افنا و پایی طبلت زینهارایت شاید که همین
بعضیه بر آرد پر و بال عنقا گردد در میان عیوب و ضعیف شعر
عیب عروضیه چهار است اول سکتة حرفی که در طایفه تقطیع حرف افتد مثال مصرعه
مراجام اور تا بون تحت دوم سکتة حرکتی که ساکن و متحرک بوزن در آید مثال
گردیدن بوزن خون و با بیدین بوزن فطون آمده باشد سوم وصل خواجه
لام درین شعر دوا می این دل نموده من بجز وصل آن پیری مکان ندارد
قاعده الف وصل با در تقطیع ساقط نمایند و اگر حرف دیگر باشد عیب است چهارم جمع

زحافات که از یک بحر است در تقطیع ممنوع داشته قاعده در تقطیع آمد را ۱۱
 و داوود را داوود و خورم را خورم و فزاع را فزاع کرده شود و نیز بعد از
 ما در تقطیع نباید و داوود محذوف شود چنانچه بجز تو کوم سبقت که مفضلین از خواب خور
 خواب و خوش داد و ما محذوف گردد چنانچه خواب خبری مفضلین خارج خوش مفضلین
 و همچنین باسی ساقط شود از صفی و نوان ساقط شود از چون و چنان و چنین +
در بیان قافیه هر چه باقر شعر در جمیع ابیات تکرار شود واجب بود و آن
 جزو کلیه یا کلمه باشد آنرا قافیه گویند و قافیه بر نه قسم است یکی روی دوم ردیف سیوا
 قید چهارم تاسیس پنجم و خیل ششم خروج هفتم زید هشتم وصل نهم نایره
 اول روی چون لام در کل دوم ردیف حرف علت که پیش روی واقع شود
 چنانچه الف در نقاب و اگر در ساکنین وسطه شود آنرا ردیف زایده گویند آن
 شش حرف بود خا را رسین شین فار نون چنانچه در ساخت
 سوخت و کاد و کاشت پوست گوشت یافت کوفت خاند
 ماند در ردیف اول در فارسی دو گونه است حروف و مجهول معروف چون بر
 و بر و مجهول مثل شور و شیر و حجاب و حجب **سیوم قید**
 حرف ساکن غیر علت که پیش روی آید چون نون آنگ و حرف قیده بود
 با خا را رسین شین نعین فار نون آنگا ابر صبر سخت
 در نیم دست دشت نوز گفت بند مهر و در عرب بر همه حروف
 چون رعد که عین قید است چهارم سبب سبب الفی را گویند که بیان او
 ردیف کثرت متحرک را بطور باشد چنانچه در عاشق الف و در فار سبب است تاسیس

واجب ندانند پنجم دخیل حرفی متحرک در میان تالیسم روی چون شین باشد

ششم وصل

حرفی که بر روی الحاق باشد چنانچه سیم سحریم هفتم خروج حرفی که بر وصل پیوندد چون سیم

یایم هشتم زید حرفی که بخروج پیوندد چون شین گاه ششمش نهم نایره

کیا یا دو حرف که بزرگتر از حق گردد چنانچه سیم وسین در دید ششمش

بیان حرکت قافیه

فان ششم قسم است یکی رس یعنی حرکت دخیل دوم صد حرکت با قبل رفت

وقتی سوم توحیدیه حرکت با قبل روی چهارم مجری حرکت روی پنجم اشباع

حرف وصل ششم اشباع دخیل

در بیان عیوب قافیه

عیب قافیه دوازده است اول خلوص یکجا روی ساکن و دیگر جابجاء آرنده شکر

صلاح کار یکجا و من خراب یکجا بین تفاوت ره از یکجا است تا به یکجا

دوم اقوا وان عبارت از اختلاف توجیه است و حرکت با قبل روی که ساکن باشد

و حرف از حروف قافیه با او نبود مثل یکجا فردوسی و دیگر جاطوسی و جبت و جبت

مثال شعر دور تا از روی آن گل مانده ایم خار در دل با در گل مانده ام

متحرک است جایز بود سیمو کفایغی تبدیل روی یکجا حرف تازی یا قریب الخروج بود

لر چب و سگ و شک و سیاه چهارم اختلاف حرف علت چون رخت و

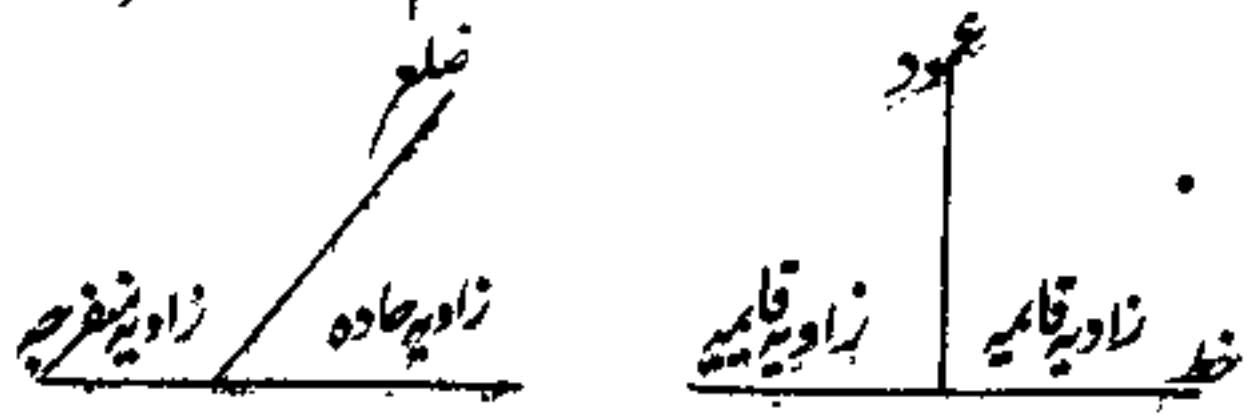
سخت پنجم اختلاف حرف قید چون عمر و شعر ششم اختلاف اشباع چون

کابل و تجایل هفتم اختلاف صد و چون ناموس و فردوس هشتم ابطا و آره حلی

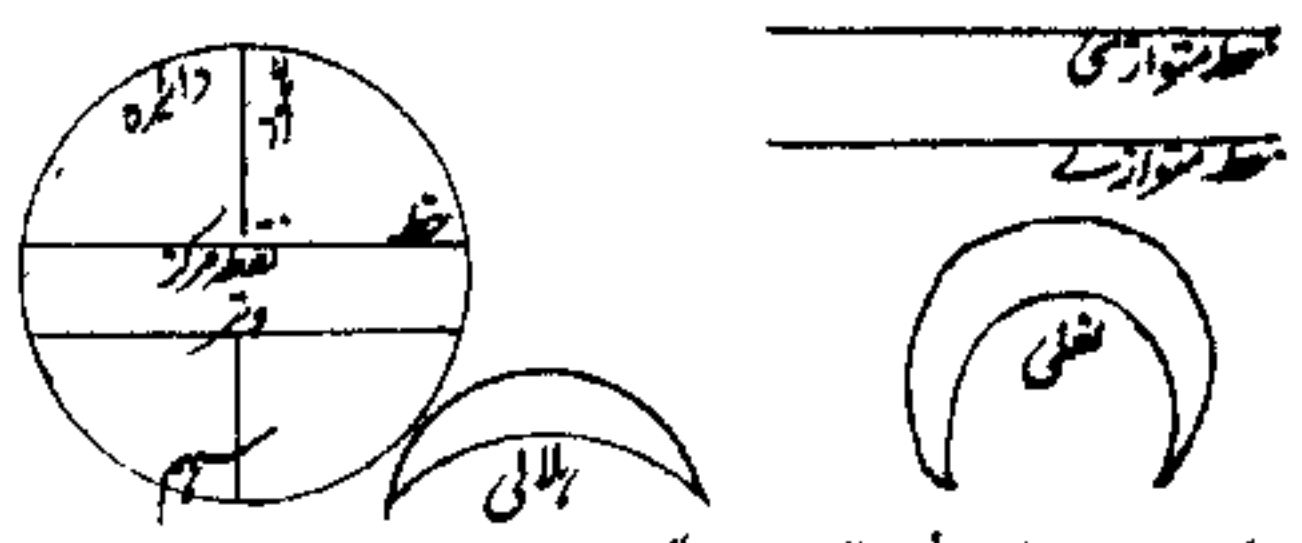
یا ضعیف اول چو شبانه و نیخانه و این قافیه شایگان نیز گویند دوم بطاضی چون آب
 و کتاب هم تصدین چون ارادت و دلتاد و تدلیغی قافیه در معنی موقوف بر مال عبد خود باشد
 و هم قافیه را تغیر و سنج چون سهر و اقرار یا زدیم معمول چون شبانه و ت خانه
مثال شعر ستم از باده شبانه هنوز + ساقیا مانرفتن خانه هنوز +
 دو آردیم قافیه مشکفه که آوردن آن فایده ندارد و تنبیه ابتدا شعر هر ام گویند
 آهوی کوهی دوست چگونه دودا یاری یار چگونه بودا و عوض اول خطیل

بن احمد دانسته فقط **مقدم علم ریاضی**

اگر موضوع این علم نقطه است که از آن بحث کنند و نقطه شاری هستی بود که خبر ندارد و
 آن نقطه زیاده کرده شود بطرف از اطراف آن را خط گویند یعنی خط طولیت که
 مدار و سطح طول و عرض هر دو دارد مگر عمق ندارد و جسم طول و عرض و عمق هر سه دارد و خون
 مذکور خطی مستقیم کشند سطح طرفین را زاویه نامند پس اگر آن خط در آن سوی طرفین است
 و سطح را دو پاره برابر کرد آن خط را عمود و سطح طرفین را زاویه قائمه گویند و اگر سطح را
 دو پاره برابر نکرد آن خط را ساق یا ضلع و طرف از اطراف زاویه منفرجه و طرف
 تقریبی را زاویه حاده نامند و خط مستقیم را ده نام مشهور است و هر نام مخصوص
 بوقعی بود عمود ضلع ساق قاعده جانبی قطر و تریس هم از اقل تقطع الحی بدین شکل



در بیان ساخت بعضی اشکال
 آنرا خط متوازی گویند و اگر سطح یک خط پرکاری محیط شود آنرا دایره و وسط حقیقی
 آن دایره را نقطه و مرکز نامند و خطی که دایره را دو پارچه برابر کند آنرا قطر
 گویند و خطی که از مرکز محیط رسد نصف قطر و آن خط مستقیم که دایره را
 دو پارچه برابر نکند آنرا وتر گویند و وتر محیط است با قاعده و خطی که از نصف
 وتر به نصف قوس آید آنرا سهم آن قوس گویند و اگر خط دو قوس کمتر از نصف دایره
 آنرا هلالی و اگر دو قوس یاده از نصف دایره است آنرا نعلی خوانند بدین شکل



جبر سطحی که خط باشد آنرا مثلث گویند پس اگر هر سه خط برابرست مساوی الاضلاع
 و اگر دو خط برابرست مساوی الساقین و اگر هر سه خط مختلف است آنرا مختلف الاضلاع
 نامند و آن با قائمه الزوایا یا متفرجه الزوایا یا با حاده الزوایا باشد بدین شکل

